

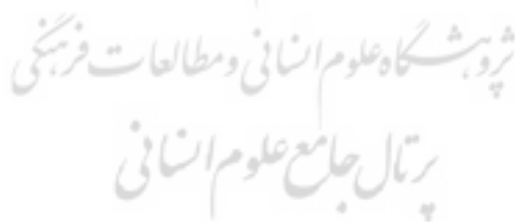
From Venus and Adonis by Shakespeare to Zohre va Manouchehr by Iraj Miraz

Omid Tabibzadeh*

Abstract

This paper deals with two narrative poems: "Zohre and Manouchehr" by Iraj Mirza, and "Venus and Adonis" by William Shakespeare. It has been shown that "Zohre and Manouchehr" has been composed based on a complete translated version (perhaps in Frech) of "Venus and Adonis". It has also been discussed that Iraj Mirza has taken a look at an incomplete Persian Translated version of "Venus and Adonis" by Lotf-Ali Souratgar. This paper deals with two narrative poems: "Zohre and Manouchehr" by Iraj Mirza, and "Venus and Adonis" by William Shakespeare. It has been shown that "Zohre and Manouchehr" has been composed based on a complete translated version (perhaps in Frech) of "Venus and Adonis". It has also been discussed that Iraj Mirza has taken a look at an incomplete Persian Translated version of "Venus and Adonis" by Lotf-Ali Souratgar.

Keywords: Venus and Adonis; Zohre and Manouchehr; Suratgar; Comparative Literature



* Research institute of humanities and cultural studies professor, otabibzadeh@yahoo.com

Date received: 7/3/2022, Date of acceptance: 19/6/2022



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

از ونوس و آدونیس شکسپیر تا «زهره و منوچهر» ایرج میرزا؛ پژوهشی در ادبیات تطبیقی^۱

امید طیب زاده*

چکیده

می‌دانیم که ایرج میرزا مثنوی نیمه‌تمام «زهره و منوچهر» خود را با اقتباس از منظومه ونوس و آدونیس اثر ویلیام شکسپیر (۱۵۹۳) سروده است، اما در این مورد که آیا او در سرودن این مثنوی از ترجمه ناقص و منثور دکتر لطفعلی صورنگر با عنوان «عشق ونوس» (۱۳۰۴)، یا از مأخذ یا مأخذی دیگر نیز استفاده کرده است یا نه، اتفاق نظر چندانی وجود ندارد. در اینجا نشان می‌دهیم که دست‌کم بر اساس آنچه از ترجمه چاپ‌شده دکتر صورنگر در سه شماره مجله سپیده‌دم به دست ما رسیده، و نیز بر اساس متن کامل منظومه ونوس و آدونیس، ایرج میرزا نگاهی به ترجمه صورنگر انداخته، اما علاوه بر آن از مأخذ یا مأخذ دیگر و حتی احتمالاً از تفسیرهای این منظومه نیز بهره برده است. با توجه به اینکه ایرج میرزا زبان فرانسه می‌دانسته و اشعاری از آن زبان به فارسی ترجمه کرده است، می‌توان این احتمال را قابل قبول دانست که او در ترجمه خود از متن ترجمه‌شده فرانسوی ونوس و آدونیس همراه با تفسیرهای آن استفاده کرده است. بنابراین شاید ایرج میرزا در ماه‌های آغازین سال ۱۳۰۴ از طریق ترجمه‌های صورنگر با منظومه ونوس و آدونیس آشنا شده و سپس خود متن فرانسه آن منظومه را تهیه کرده و با اقتباس از آن کار سرایش «زهره و منوچهر» آغاز کرده، اما متأسفانه دست اجل در اسفند ۱۳۰۴ به وی امان نداده است تا کار اقتباس خود را به پایان برساند.

* گروه زبان‌شناسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی،
otabizadeh@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱/۲۰، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۴/۲۸



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

کلیدواژه‌ها: ونوس و آدونیس، زهره و منوچهر، صورتگر، ادبیات تطبیقی

۱. مقدمه

لطفعلی صورتگر در بارهٔ مثنوی «زهره و منوچهر» ایرج میرزا اظهار نظری دارد که دیگران نیز آن را به اشکال گوناگون تکرار کرده‌اند (صورتگر ۱۳۴۷: ۱۴۴-۱۴۵):

داستان مأخوذ از شکسپیر که به نام زهره و منوچهر از طبع وقاد ایرج تراوش کرده خود داستانی دارد و شرح آن این‌که بین سال‌های ۱۳۰۱ و ۱۳۰۳ که من مجلهٔ ادبی سپیده‌دم را در شیراز منتشر می‌کردم و نسخه‌های آن را به‌رایگان به ادبا و سخن‌سرایان ایران می‌فرستادم و شک نیست که در این بذل و بخشش غرضی جز شناساندن خود به گویندگان دیگر نداشتم منظومه مفصل ونوس و آدونیس شکسپیر را در آن مجله قطعه به قطعه به نثر ترجمه می‌کردم اما چون آن مجله در اثر مسافرت من به اروپا برای ادامه تحصیل ادامه نیافت ترجمه آن منظومه ناتمام ماند.

مرحوم بهار حکایت می‌فرمود که در آن هنگام که ایرج از مشهد به تهران آمده بود و آن مجلات را در منزل بهار دیده و مطالعه فرموده بود از آن داستان متأثر شد و به ترجمهٔ آن پرداخته بود ولی چون حکایت منثور ناتمام بود داستان نمی‌رسید. ایرج نیز پایانی پیدا نکرد. شاعر در این منظومه طولانی همه ذوق و هنر و دانش خویش را به کار برده و داستانی ساخته است که هم نگارگری‌های استاد انگلیسی را با طبع و ذوق مردم دیار ما ملایم و مانوس ساخته و هم آنچنان روان و دلپذیر به سخن‌سرائی پرداخته است که بیگانگی منظومه ناپدید شده و افسانه‌ای ایرانی و آشنا با ادبیات فارسی عرضه گشته است.

دکتر محمد دبیرسیاقی نیز براساس آنچه خود از صورتگر شنیده، معتقد است ایرج میرزا مثنوی «زهره و منوچهر» را بر اساس منظومهٔ ونوس و آدونیس سروده و منبع وی ترجمهٔ دکتر صورتگر از منظومهٔ شکسپیر در مجلهٔ سپیده‌دم بوده است. به باور وی صورتگر ترجمهٔ خود را بتدریج در سپیده‌دم منتشر می‌کرده و نسخه‌ای از آن را از شیراز به تهران برای ملک‌الشعراء بهار می‌فرستاده است، و ایرج میرزا نیز آن مجله را نزد بهار دیده و به نظم آن پرداخته است. صورتگر تصریح می‌کند که «عدم انتشار مجله ناگزیر ایرج میرزا را در نظم مثنوی زهره و منوچهر واداشته است که به مقدار ترجمه شده اکتفا کند و کار خود را نیمه‌تمام رها کند.» (صورتگر ۱۳۶۸: شش).

اما در مورد مأخذ یا مأخذ مثنوی «زهره و منوچهر» ایرج، آراء متفاوت دیگری نیز وجود دارد که در این مختصر به تعدادی از آنها اشاره می‌کنیم و نشان می‌دهیم که هیچ‌یک از محققانی که درباره ارتباط «زهره و منوچهر» با ونوس و آدونیس و نیز با ترجمه مشور صورتگر با عنوان «عشق ونوس» سخن گفته‌اند، به متن کامل ونوس و آدونیس دسترسی نداشته است، و بیشتر آنان از ترجمه صورتگر غفلت کرده‌اند. در این مقاله با بررسی دقیق هر سه متن فوق نشان می‌دهیم که ایرج در سرودن مثنوی «زهره و منوچهر» نگاهی به ترجمه صورتگر انداخته اما علاوه بر آن به متن اصلی یا ترجمه کامل منظومه ونوس و آدونیس نیز رجوع کرده است. ابتدا منظومه ونوس و آدونیس شکسپیر را معرفی می‌کنیم؛ سپس به اختصار به معرفی مثنوی «زهره و منوچهر» ایرج میرزا (۱۳۰۴؟) و نیز ترجمه مشور صورتگر از منظومه ونوس و آدونیس با عنوان «عشق ونوس» (۱۳۰۴) می‌پردازیم؛ آنگاه پس از بررسی آراء برخی محققانی که در این موضوع اظهار نظر کرده‌اند، استدلال‌هایی را در اثبات استقلال «زهره و منوچهر» ایرج از «عشق ونوس» صورتگر عرضه می‌داریم و در پایان نشان می‌دهیم که ایرج میرزا هم «عشق ونوس» صورتگر را خوانده بوده، هم منظومه ونوس و آدونیس شکسپیر را، و هم احتمالاً تفسیرهایی را که بر منظومه ونوس و آدونیس شکسپیر نگاشته بوده‌اند.

۲. ونوس و آدونیس شکسپیر (۱۵۹۳)

منظومه ونوس و آدونیس (شکسپیر ۱۵۹۳؛ ترجمه فارسی: شکسپیر ۱۴۰۱) نخستین اثری است که در زمان حیات ویلیام شکسپیر (۱۵۶۴-۱۶۱۶) از او منتشر شد و اتفاقاً شهرت بسیاری هم برای وی به ارمغان آورد. البته بسیاری از نمایش‌نامه‌های وی پیش از انتشار این منظومه، در تماشاخانه‌های لندن به اجرا درآمده بودند و خود وی نیز در بسیاری از همان نمایش‌ها، یا نمایش‌های دیگران، نقش‌هایی را ایفا کرده بود، اما از آنجا که نمایش‌نامه‌نویسی و ایفای نقش در آن زمان بیشتر به حوزه سرگرمی‌ها (entertainments) مربوط می‌شد تا ادبیات و هنرهای فاخر، می‌توان گفت که شکسپیر در زمان حیات خودش، عملاً با این منظومه و سپس با منظومه تجاوز به لوکرس (۱۵۹۴؛ ترجمه فارسی: شکسپیر ۱۴۰۱) و غزلواره‌ها (شکسپیر ۱۶۰۹؛ ترجمه فارسی: شکسپیر ۱۳۹۹) وارد حوزه ادبیات انگلیسی شد. شکسپیر این منظومه را در ایامی به رشته تحریر در آورد که تماشاخانه‌های لندن به علت

شیوع طاعون تعطیل شده بودند و او به علت بی‌کاری خانه‌نشین شده بود. این منظومه در ۱۸ ماه می ۱۵۹۳ در دفتر دولتی ثبت اداره رسیدگی به آثار پیش از انتشار در انگلستان ثبت، و اندکی بعد در قطع خشتی (quarto) و به شکلی بسیار نفیس منتشر شد. ناشر این اثر فردی به نام ریچارد فیلد (Richard Field) بود که همشهری شکسپیر و اهل استراتفورد (Stratford) بود. منظومه ونوس و آدونیس به محض انتشار، احتمالاً به علت طرح و توصیف بی‌پروای مسائل و اتفاقات عاشقانه و اروتیک، با استقبال بی‌نظیر خوانندگان مواجه شد و تا سال ۱۶۴۹ که با روی کار آمدن حکوت سخت‌گیر و مذهبی پیوریتن‌ها یا تزکیه‌طلبان پروتستان، انتشار چنین آثار ممنوع شد، بیش از ۱۵ بار تجدید چاپ شد. گرچه امروزه شکسپیر را بیشتر به نمایشنامه‌ها و مخصوصاً تراژدی‌هایی چون هملت و مکبث و اتللو و شاه‌لیبر و رومئو و ژولیت می‌شناسند، اما او شهرت عظیم خودش را در زمان حیاتش، بیش از آنکه مدیون نمایش‌نامه‌ها و بازیگری‌اش بوده باشد، مدیون اشعارش و مخصوصاً همین منظومه ونوس و آدونیس بوده است. در واقع شکسپیر با این منظومه شکسپیر شد و به همین دلیل خواندن آن برای درک شخصیت ادبی و نقش اجتماعی او در زمان حیات خودش ضرورت تمام دارد (برای اطلاعات بیشتر درباره منظومه‌های شکسپیر رک. ابجدیان ۱۳۸۷: ۵۰-۱۰۰؛ شکسپیر ۱۳۹۹ الف: ۱۵-۵۰؛ شکسپیر ۱۳۹۹ اب: ۱-۳۰؛ شکسپیر ۲۰۰۹؛ شکسپیر ۲۰۲۰).

این منظومه در همان نخستین سال‌های انتشارش، در میان اقشار گوناگون جامعه انگلستان و مخصوصاً در لندن شهرت بسیاری یافت به حدی که بلافاصله نقل مجالس شد، و حتی در بسیاری از شعرها و نمایش‌های آن زمان ذکرش به میان آمد. شکسپیر این کتاب را در سن ۲۹ سالگی به حامی ادبی ۱۹ ساله خودش، هنری رایوتسلی، سومین ارل ساوت‌همپتون تقدیم کرده، و جالب است که او نه تنها دومین منظومه خود، یعنی لوکرس (۱۵۹۴) را هم به همین فرد تقدیم کرده است، بلکه بسیاری از اشعار مندرج در *غزلواره‌های وی* نیز (۱۶۱۶) درباره همین ارل جوان است؛ بسیاری از منتقدان آثار شکسپیر معتقدند که «جوان زیبا» در *غزلواره‌های شکسپیر*، کسی جز همین هنری رایوتسلی نبوده است. رایوتسلی از جوانان مورد علاقه ملکه الیزابت بود که جایگاه ویژه‌ای در دربار او داشت، اما بعدها به سبب شرکت در شورش معروف به شورش اسکس به رهبری رابرت دورو، سومین ارل اسکس، در سال ۱۶۰۱، مورد غضب ملکه واقع شد و محکوم به حبس ابد گردید. رابرت دورو در همان سال اعدام شد، اما رایوتسلی سه سال بعد، پس از مرگ ملکه و روی کار آمدن جیمز، از زندان رها شد. رایوتسلی اشراف‌زاده جوان، ثروتمند،

تحصیل کرده و زیبایی بود که از ازدواج گریزان بود و بسیاری از دوستان و آشنایانش وی را مبتلی به خودشیفتگی یا نارسسیسم (narcissism) می‌دانستند (برای توضیحات بیشتر درباره این موضوع رک مارتیندال و بارو ۱۹۹۲؛ نیز کاترین دونکان-جونز و اچ. آر. وودهویزن ۲۰۲۰: ۱۲-۳۳).

منظومه ونوس و آدونیس شکسپیر (۱۵۹۳) تحت تأثیر دگردیسی‌ها اثر آوید سروده شده، و شاید یکی از اهداف شکسپیر در این منظومه، ترغیب رایوتسلی به ازدواج بوده است، اما بی‌گمان معانی بسیار دیگری هم از این شعر مستفاد می‌شود؛ مثلاً شونفلد معتقد است که شکسپیر با سرودن این شعر کوشیده است تا نشان دهد چگونه وقتی انسان دست به سرکوب امیال طبیعی و خواسته‌های معمول خودش می‌زند، دچار اعوجاج و کاستی می‌گردد (شونفلد ۲۰۱۰: ۲۲-۲۳). در هر حال رایوتسلی نقش بسیار مهمی در زندگی شکسپیر داشته است، به حدی که برخی مورخان، ثروت سرشار شکسپیر را در دو دهه پایانی حیاتش، نه به فروش آثار چاپ‌شده او، بلکه به صله‌های سخاوتمندانه رایوتسلی نسبت داده‌اند (بردبروک ۱۹۷۸: ۷۲-۷۵).

مهم‌ترین مأخذ شکسپیر در سرودن منظومه ونوس و آدونیس، کتاب دگردیسی‌ها اثر شاعر بزرگ روم باستان، پوبلیوس آویدیوس ناسو معروف به آوید بوده است. آوید (۴۳ پیش از میلاد-۱۸ پس از میلاد)، این کتاب را در ۱۵ جلد نگاشته، و بخشی از جلد دهم آن که شامل منظومه «ونوس و آدونیس» است، مأخذ اصلی شکسپیر در سرودن این منظومه بوده است. به احتمال بسیار زیاد شکسپیر در زمان تحصیلش در کلاس‌های مدرسه جدید شاهی (King's New School) در استراتفورد، یعنی در حدود سال‌های ۱۵۷۱ و ۱۵۷۲، هم زبان لاتین را در حد خواندن متون ادبی فرا گرفته بود و هم با بخش‌هایی از کتاب دگردیسی‌های آوید آشنا شده بود، زیرا چنانکه می‌دانیم آموزش لاتین و خواندن و از برکردن آثار آوید، جزو برنامه‌های آموزشی آن مدارس در انگلستان زمان شکسپیر بود. اما به اقرب احتمال وی به هنگام سرودن منظومه ونوس و آدونیس، بیش از آنکه تحت تأثیر متن اصلی و لاتین اثر بوده باشد، تحت تأثیر ترجمه انگلیسی آن بوده است. کتاب دگردیسی‌ها را آرتور گلدینگ (Arthur Golding) در سال ۱۵۶۷ از زبان لاتین به زبان انگلیسی ترجمه و منتشر کرد و احتمالاً همین ترجمه، که تأثیر بسیار زیادی بر کار بسیاری از شاعران عهد رنسانس انگلستان گذاشت، مهم‌ترین منبع شکسپیر برای آشنایی‌اش با

داستان ونوس و آدونیس بوده است. باید دانست که آنچه آوید دربارهٔ ونوس و آدونیس آورده در مجموع مشتمل بر فقط ۸۵ مصراع است، اما ونوس و آدونیس شکسپیر شامل ۱۱۹۴ مصراع است، از این رو ونوس و آدونیس شکسپیر، چه از حیث شاخ و برگ، و چه از حیث شخصیت‌پردازی و طرح و داستان، تفاوت‌های بسیاری زیادی با «ونوس و آدونیس» آوید دارد. مثلاً ونوس در منظومهٔ آوید، زن پوشیده و آرامی است که عاشق آدونیس است و همراه او به گشت و گذار در طبیعت و شکار می‌رود. در این منظومه آدونیس نیز دلبسته و عاشق صادق ونوس است، و از مصاحبت با وی استقبال می‌کند و محظوظ می‌شود. اما در منظومهٔ شکسپیر، ونوس زن نیمه‌عریان هوس‌ران و آتشین مزاجی است که عاشق زیبایی آدونیس شده و نه تنها هیچ لذتی از شکار نمی‌برد، بلکه هدفی جز کام گرفتن از آدونیس ندارد، درحالی‌که آدونیس گرایش و علاقه‌ای به ونوس ندارد و اصلاً از ماجراهای عاشقانه بی‌زار و فراری است. در واقع بخش عمده‌ای از منظومه شکسپیر به شرح تلاش‌های ونوس برای فریفتن و ربودن دل آدونیس، شکارچی زیبارو اما بسیار سردمزاج و بی‌اعتنا به زنان اختصاص دارد.

تمام داستان‌های موجود در کتاب *دگردیسی‌ها*، و من جمله حکایت «ونوس و آدونیس»، دارای پیامی اخلاقی هستند، اما منظومهٔ ونوس و آدونیس شکسپیر مطلقاً برای عرضهٔ پیامی اخلاقی، دست‌کم در معنای متداول و مرسوم آن، سروده نشده است. منظومهٔ شکسپیر از ژمرهٔ شعرهای شبانی (pastoral) عهد رنسانس است که در آن زمان در انگلستان بسیار رایج و پرطرفدار شده بودند، اما ویژگی‌های بسیاری این اثر را از دیگر چنین منظومه‌هایی متمایز می‌سازد. شاید این منظومه نخستین اثر ادبی در تاریخ ادبیات انگلیس باشد که در آن با زنی مواجه می‌شویم که دارای تمام ویژگی‌هایی است که قبلاً به مردان اختصاص داشت. ونوس در منظومهٔ شکسپیر فقط زنی زیبا نیست، بلکه او همچنین بسیار بی‌پروا، جسور، قوی، مستبد، جفت‌جو و با میل جنسی بی‌پایان است که برای رسیدن به هدفش هیچ حد و مرزی نمی‌شناسد. جالب است که این ویژگی‌ها در زمان شکسپیر یادآور هیچ‌کس مگر شخص ملکه الیزابت نبود، و به نظر بنده این مشابهت‌ها مطلقاً تصادفی نبوده است. اروتیسم بسیار قوی و آشکار در این منظومه، و نیز مایه‌های طنز و تراژدی توأمان در آن، از دیگر ویژگی‌های خاص این منظومه است که آن را از بسیار از آثار مشابه دیگر متمایز می‌کند. منظومهٔ شکسپیر همچنین شامل مباحث بسیار دربارهٔ عشق و شهوت و پیوند آنها با هم است، و از این حیث می‌توان آن را آیینۀ افکار شکسپیر در باب چنین موضوعاتی دانست.

۳. خلاصه داستان ونوس و آدونیس

ونوس و آدونیس شکسپیر را می‌توان نوعی خرده‌حماسه (epyllion/ minor epic) دانست، یعنی منظومه یا شعری روایی که به سبک اشعار حماسی (epic) سروده شده اما بسیار کوتاه‌تر از آنهاست. محل و زمان وقوع داستان این منظومه در منطقه‌ای روستایی و در عهد اسطوره‌ای یونان باستان است، یعنی در زمانی که خدایان و الاهیگان کوه آلمپ با انسان‌ها معاشرت داشتند. در منظومه شکسپیر، آدونیس جوان فوق‌العاده زیبایی است که گرچه زنان بسیاری خواستار دوستی و معاشرت با وی هستند، او خود هیچ علاقه‌ای به زنان و ماجراهای عاشقانه ندارد، بلکه فقط شیفته گردش در طبیعت و شکار است و بس. ونوس نیز الاهی هوس‌ران عشق است که در زیبایی و افسون‌گری همتایی ندارد، و مانند همه ساکنان المپ، عمری جاودان دارد اما حال واله و شیدای این جوان زیبا و فانی شده است. داستان از روزی آغاز می‌شود که آدونیس برای شکار به جنگل می‌رود، اما ونوس که شدیداً دلباخته اوست، بر سر راه وی ظاهر می‌شود تا او را شیفته خود سازد و از او کام دل بستاند. ونوس سخنان بسیار بر زبان می‌آورد، اما آدونیس هیچ اعتنایی به افسون‌گری‌ها وی نمی‌کند و می‌خواهد به راه خود ادامه دهد. ونوس وی را به زور از اسب پایین می‌آورد و کنارش بر زمین دراز می‌کشد، و برایش از عشق و تمنا سخن می‌گوید و می‌کوشد تا به هر طریق در دل وی راه یابد. ونوس در نهایت از آدونیس طلب بوسه‌ای می‌کند، اما آدونیس که جز به دیده تحقیر و تمسخر در وی و سخنان او نمی‌نگرد، بی‌اعتنایی می‌کند و می‌کوشد تا با اسبش بگریزد و خود را از دست وی رها سازد. درست در لحظه‌ای که آدونیس قصد سوار شدن بر نریانش را دارد، مادیان فحلی از راه می‌رسد و نریان آدونیس را به دنبال خود به میان جنگل می‌کشاند، و به این ترتیب ونوس باز فرصت می‌یابد تا به تلاش‌های خودش ادامه دهد. او آدونیس را در میان دستانش اسیر می‌سازد و از او می‌خواهد که مانند نریانش، مطابق شیوه معمول در طبیعت عمل کند و از عشق‌ورزی و کام‌جویی نهراسد. آدونیس قدری به سخنان وی گوش می‌کند اما باز با تحقیر به وی می‌نگرد و با بی‌اعتنایی روی می‌گرداند. این عمل سبب می‌شود که ونوس آزرده خاطر شود و از حال برود. آدونیس از ترس این که مبادا این عملش باعث مرگ ونوس شده باشد، وی را در آغوش می‌کشد و می‌بوسد، و ونوس با این بوسه به هوش می‌آید و از او می‌خواهد تا فردا دوباره همدیگر را ببینند. آدونیس در پاسخ می‌گوید که فردا نمی‌تواند زیرا قصد شکار گراز وحشی و بزرگی

را دارد. در این لحظه به ونوس الهام می‌شود که خطری عظیم در راه است، پس به آدونیس هشدار می‌دهد که اگر فردا به شکار برود، گراز وحشی بزرگی او را خواهد کشت. پس از آن ونوس باز اصرار به معاشقه می‌کند، اما آدونیس به هر طریق خودش را از چنگال وی نجات می‌دهد و ونوس را که متضرعانه می‌گرید، ترک می‌کند. صبح روز بعد ونوس به جستجوی آدونیس به جنگل می‌رود، اما نشانی از آدونیس نمی‌یابد و در عوض، صدای سگ‌ها و شکارچی‌ها را از دور می‌شنود. او ناگهان به یاد تصویری می‌افتد که روز قبل در عالم الهام بر او ظاهر شده بود، پس به سرعت خودش را به محلی که سروصداها از آنجا می‌آمد می‌رساند و با جسد خون‌آلود آدونیس مواجه می‌شود که توسط گرازی دریده شده. او بسیار پریشان‌خاطر می‌شود و در مقام الاهی عشق، پیش‌بینی، یا در واقع حکم می‌کند که از آن پس عشق همواره آمیخته باشد با بدگمانی و اضطراب و ملال و بی‌ثباتی و دروغ و فریب. باری جسد آدونیس محو می‌شود و خون او باعث رنگین شدن گیاهانی می‌شود که در اطراف پیکرش سر از خاک در آورده بودند، و ونوس نیز افسرده و مغموم، زمین را ترک می‌کند و اشک‌ریزان به مأمن آسمانی خود پناه می‌برد.

این منظومه در بندهای (stanzas) شش مصرعی با الگوی قافیه ABABCC سروده شده است؛ به عنوان مثال به بازنمایی قافیه در نخستین بند این منظومه توجه شود:

Even as the sun with purple-colored face	A= face
Had ta'en his last leave of the weeping morn,	B= morn
Rose-cheeked Adonis hied him to the chase.	A= chase
Hunting he loved, but love he laughed to scorn.	B= scorn
Sick-thoughtèd Venus makes amain unto him	C= him
And, like a bold-faced suitor, gins to woo him.	C= him

اکثر مصراع‌های این منظومه دارای وزن آیمبی پنج‌پایه‌ای (iambic pentameter) است؛ یعنی وزنی مرکب از پنج پایه آیمبی. اگر هر پایه آیمبی را به شکل «دا دام» نمایش دهیم («دا» مبین هجای بی‌تکیه، و «دام» مبین هجای تکیه‌بر است)، در اینصورت وزن آیمبی پنج‌پاره‌ای عبارت خواهد بود از «دا دام/ دا دام/ دا دام/ دا دام/ دا دام». به عنوان مثال به بازنمایی وزن در مصراع‌های ۳۷۹ تا ۳۸۲ این منظومه توجه شود (در بازنمایی زیر هجاهای تکیه‌بر را سیاه کرده‌ایم، و مرز پایه‌های آیمبی را با خطی کج نشان داده‌ایم):

“For **shame**,”/ he **cries**./ “let **go**./ and **let**/ me **go**.
My **day**’s/ **delight**/ is **past**./ my **horse**/ is **gone**,
And **’tis**/ your **fault**/ I **am**/ bereft/ him **so**.

از ونوس و آدونیس شکسپیر تا «زهره و منوچهر» ... (امید طیب زاده) ۱۸۳

I pray/ you hence/ and leave/ me here/ alone,

اگرچه پیش از شکسپیر شاعران دیگری چون ادmond اسپنسر (Edmund Spenser) (1553-1599) و توماس لاج (Thomas Lodge) (1558-1625) نیز از این قالب شعری بهره جسته بودند، اما امروزه عموماً این قالب را متعلق به شکسپیر می‌دانند و اصلاً آن را «بندهای ونوس و آدونیس» (Venus and Adonis Stanza) می‌نامند. این منظومه مشتمل بر ۱۱۹۴ مصراع در ۱۹۹ بند است.

۴. مثنوی «زهره و منوچهر» ایرج میرزا (۱۳۰۴؟)

«زهره و منوچهر» اثر ایرج میرزا مثنوی نسبتاً بلندی است مشتمل بر ۵۲۸ بیت به بحر سریع مطوی موقوف یا مکشوف (مفتعلن مفتعلن مفتعلن). به ۱۰ بیت آغازین این مثنوی توجه شود:

- | | |
|-------------------------------|-------------------------------|
| ۱. صبح نتاییده هنوز آفتاب | وا نشده دیده نرگس ز خواب |
| ۲. تازه گل آتشی مشک‌بوی | شسته ز شبنم به چمن دست و روی |
| ۳. منتظر هولۀ باد سحر | تا که کند خشک بدان روی تر |
| ۴. ماه‌رخ‌چی چشم و چراغ سپاه | نایب اول به و جاهت چو ماه |
| ۵. صاحب شمشیر و نشان در جمال | بنده مهمیز ظریفش هلال |
| ۶. نجم فلک عاشق سردوشی‌اش | ژهره طلبکار هم‌آغوشی‌اش |
| ۷. نیر و رخشان جو شبه چکمه‌اش | خفته یکی شیر به هر تکمه‌اش |
| ۸. دوخته بر دور کلاهش لبه | وان لبه بر شکل مه یک شبه |
| ۹. بافته بر گردن جان‌ها کمند | نام کمندش شده واکسیل‌بند |
| ۱۰. کرده منوچهر پدر نام او | تازه تر از شاخ گل اندام او... |

دکتر محمدجعفر محجوب در بخش «یادداشت‌ها و توضیحات» دیوان ایرج میرزا، به درستی نشان داده است که این مثنوی اقتباسی است از بخشی از منظومه ونوس و آدونیس شکسپیر. او با شواهد بسیار و براساس تغییرهای متعددی که ایرج در مثنوی خود پدید آورده، ثابت می‌کند که «زهره و منوچهر» ترجمه دقیقی از منظومه ونوس و آدونیس نیست،

بلکه ایرج سیاق داستان و چهارچوب داستان را از کار شکسپیر اقتباس کرده و سپس خود به صرافتِ طبع، شعر مستقلی سروده است (ایرج میرزا ۲۵۳۶ / ۱۳۵۶: ۲۵۲-۳).

۵. خلاصه داستان زهره و منوچهر

منوچهر، نایب اول نوجوان سپاه، در جامه کامل نظامی، به هنگام سپیده دم برای شکار به صحرا می رود. از سوی دیگر زهره، الاهی عشق نیز، به قصد تفرج و رفع خستگی از منزلگاه آسمانی خود در لباس مردم زمینی پای به زمین می گذارد. وقتی چشم زهر به منوچهر می افتد دلباخته او می شود و تصمیم می گیرد تا به هر طریق وی را به دام عشق خود گرفتار کند:

۲۶. زیر درختی به لب چشمه سار	چشم وی افتاد به چشم سوار
۲۷. تیر نظر گشت در او کارگر	کارگرسنت آری تیر نظر
۲۸. لرز ز بیفتاد در اعصاب او	رنگ پرید از رخ شاداب او
۲۹. گشت به یک دل نه به صد دل اسیر	در خم فتراک جوان دلیر

زهره به سمت منوچهر می رود و می کوشد تا با سخنان خود دل منوچهر را به دست آورد، اما منوچهر مطلقاً به او اعتنا نمی کند:

۷۲. این همه بشنید منوچهر از او	هیچ نیامد به دلش مهر از او
۷۳. روح جوان همچو دلش ساده بود	منصرف از میل بت و باده بود
۷۴. گرچه به قد اندکی افزون نمود	سال وی از شانزده افزون نبود

با این وجود زهره ناامید نمی شود و دست از تلاش بر نمی دارد و حتی می کوشد تا به منوچهر دست درازی کند:

۱۰۱. زهره طنّاز به انواع ناز	کرد بر او دست تمتع دراز
۱۰۲. تکمه به زیر گلویش هرچه بود	با سر انگشت عطفوت گشود

اما منوچهر او را پس می زند و خود را کنار می کشد و به هیچ وجه اجازه پیش روی به زهره نمی دهد. وی در پاسخ به التماس و اصرار زهره از نظامی گری خود سخن می گوید و این که به علت عهد و پیمانش برای خدمت به مملکت نمی تواند دست از پا خطا کند:

۲۵۰. شاه‌پرستی است همه دین من حُبّ وطن پیشه و آیین من
۲۵۱. بیند اگر حضرت اشرف مرا آید و بیرون کند از صف مرا
۲۵۲. گر شنود شاه غضب می‌کند بی‌ادبان را شه ادب می‌کند
۲۵۳. هرچه میان من و تو بگذرد باد بر شاه خبر می‌برد

زهره این بار از در دیگری وارد می‌شود و می‌کوشد تا با تحریک حسادت منوچهر و سردمزاج خواندن او، وی را به واکنشی دیگر برانگیزد:

۲۷۸. گفت چه ترسوست، جوان را بین! صاحب شمشیر و نشان را بین!
۲۷۹. آن که ز یک زن بُود اندر گریز در صف مردان چه کند جَست و خیز
۲۸۰. مرد سپاهی و به این کم‌دلی! بچه به این جاهلی و کاهلی!
۲۸۱. بس که ستم بر دل عاشق کند عاشق بیچاره دلش دق کند
۲۸۲. گرچه به‌خوبی رُخت و رد نیست بین جوانان چو تو خونسرد نیست

این کشمکش‌ها و گفتگوها به انحاء ادامه می‌یابد تا عاقبت زهره به مقصود خود می‌رسد و با منوچهر درهم می‌آمیزد. آنگاه منوچهر به خواب فرو می‌رود زهره وی را که حال دیگر دل‌باخته و عاشق شده ترک می‌کند:

۴۹۹. گفت برو کار تو را ساختم در ره لاقیت ادیت انــــداختم
۵۰۰. بار محبت نکشیدی بکش! زحمت هجران نجشیدی بچش!

منوچهر از خواب برمی‌خیزد و می‌بیند که زهره رفته است و او نه دیگر میل شکار دارد و نه دلش می‌آید که آن نقطه را ترک کند؛ پس تنها و مغموم برجای خود می‌ماند. مثنوی با دوبیت زیر به پایان می‌رسد:

۵۲۷. آه چه غرقاب مهیبی است عشق! مهلکه پُر ز نهیبی است عشق
۵۲۶. غمزه خوبان دل عالم شکست! شیردل است آن که از این غمزه رست

۶. ترجمه صورتگر از ونوس و آدونیس (۱۳۰۳؛ ۱۳۰۴ الف؛ ب)

لطفعلی صورتگر مجله سپیده دم را در فاصله سال‌های ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۴ در شیراز و در ۱۳ شماره منتشر می‌کرده است. او در سه شماره پایانی این مجله (صورتگر ۱۳۰۳؛ ۱۳۰۴ الف؛ ب)، ترجمه‌ای آزاد و متشور از حدود ۱۶۲ مصراع آغازین ونوس و آدونیس را تحت عنوان «عشق ونوس» منتشر کرده است. این همان ترجمه‌ای است که صورتگر و دبیرسیاقی می‌گویند ایرج میرزا، مثنوی «زهره و منوچهر» خود را از آن اقتباس کرده است. ظاهراً بجز زرین کوب (۱۳۵۳) هیچ‌یک از محققان دیگری که درباره ارتباط «زهره و منوچهر» با «عشق ونوس» سخن گفته‌اند، به متن کامل ترجمه صورتگر دسترسی نداشته‌اند و لذا با قطعیت در این موضوع اظهار نظر نکرده‌اند. در اینجا برای نخستین بار بر اساس متن کامل این ترجمه و نیز متن کامل «زهره و منوچهر» و ونوس و آدونیس به مطابقت این آثار می‌پردازیم. از آنجا که نگارنده با دشواری بسیار توانست ترجمه کامل صورتگر را بیابد، متن کامل ترجمه وی را در بخش ضمیمه همین مقاله در اختیار علاقمندان می‌گذارد.

۷. پژوهش‌های پیشین

در این قسمت به معرفی و نقد آراء محققانی چون زرین کوب (۱۳۵۳)، حکیمیان (۱۳۵۵)، محبوب (۱۳۵۶/۲۵۳۶) و دبیرسیاقی (۱۳۶۸) می‌پردازیم که در مورد مثنوی «زهره و منوچهر» و منابع آن اظهار نظر کرده‌اند. چنانکه خواهیم دید مهم‌ترین ایرادی که به کار تمام این پژوهشگران وارد است این است که بدون رجوع به متن کامل و اصلی مآخذ مورد بررسی‌اشان درباره موضوع پژوهش خود اظهار نظر کرده‌اند.

۱.۷ زرین کوب (۱۳۵۳)

عبدالحسین زرین کوب مثنوی «زهره و منوچهر» را موفق‌ترین طبع آزمایی ایرج در نقل مضمون شعرهای اروپایی به فارسی دانسته و از شباهت‌هایی بین این مثنوی و منظومه ونوس و آدونیس شکسپیر یاد کرده است، اما او در مورد نحوه اقتباس ایرج از کار شکسپیر با قطعیت اظهار نظر نکرده، و حتی تردید کرده که ایرج در سرودن این مثنوی از ترجمه متشور صورتگر استفاده کرده باشد (زرین کوب ۱۳۸۴: ۳۱۱-۳۱۲):

اما مسئله‌ای که در این مورد باقی می‌ماند این است که ایرج این منظومه شکسپیر را از روی یک ترجمه فرانسوی اقتباس کرده است یا احتمالاً از یک ترجمه عربی، فرانسوی یا فارسی؟ در این که از اصل انگلیسی نگرفته است گویا جای شک نباشد [...] اما این نکته که منوچهر برخلاف آدونیس به جای آن که به شکار گراز برود به شکار میش می‌پردازد نشان این است که ایرج در آغاز کار خویش از پایان قصه آدونیس شکسپیر اطلاع نداشته است و نمی‌دانسته است چون قهرمان قصه می‌بایست به وسیله گراز هلاک شود شکار رفتن او هم در آغاز قصه به همین جانور می‌بایست باشد- نه مربوط به میش بیچاره بی‌آزار.

مرحوم لطفعلی صورتگر وقتی به من گفت که ایرج منظومه خود را از روی ترجمه او و منحصرأ از آنچه صورتگر در مجله سپیده‌دم چاپ کرده است باید نظم کرده باشد و حتی آن را در همان جا که ترجمه وی به سبب تعطیل مجله متوقف شد ناتمام گذاشته است. با آنکه من مکرر منظومه ایرج را با این ترجمه صورتگر که در واقع مقارن نظم زهره و منوچهر هم نشر شد مقایسه کرده‌ام، و حتی بین دو متن هم پاره‌ای موارد شباهت و قرابت می‌توان یافت این که ایرج مرجع دیگری جز همان ترجمه نداشته است بر من محقق نیست (زرین کوب ۱۳۸۴: ۳۱۱-۳۱۲).

جالب است که زرین کوب در پانوشته همان صفحه آورده است که یکی از دانشجویان دانشسرای عالی به راهنمایی خود وی در رساله‌ای به مقایسه ترجمه صورتگر و مثنوی ایرج پرداخته و به این نتیجه رسیده که ایرج از ترجمه صورتگر استفاده کرده است، اما خود زرین کوب این نتیجه‌گیری را تأیید نمی‌کند (زرین کوب ۱۳۸۴: پانوشته ص ۳۱۲). خواهیم دید که شک زرین کوب در این زمینه کاملاً بجا و صحیح است، اما برای اثبات نظر او باید علاوه بر مقایسه مثنوی «زهره و منوچهر» و «عشق و ونوس»، به متن کامل منظومه ونوس و آدونیس رجوع کرد و این متن را نیز با دو اثر دیگر مقایسه کرد، و این همان کاری است که در بخش بعد بدان می‌پردازیم.

۲.۷ حکیمیان (۱۳۵۵)

حکیمیان در اثبات اینکه ایرج در سرودن مثنوی خود فقط به بخش‌هایی از ونوس و آدونیس توجه داشته و از بخش‌های دیگر غفلت کرده چنین آورده است (۱۳۵۵: ۵۳):

در افسانه یونانی، مریخ خدای جنگ یکی از عاشقان سینه‌چاک زهره معرفی شده و به شرحی که گذشت [...] در جریان عشق‌بازی ونوس با آدونیس وارد ماجرا شد و در شکل گرازی، جوان زیبای شرمگین را از پای درآورد. [...] اما در مثنوی زهره و منوچهر تا آنجا که ایرج ساخته و پرداخته از وجود «رقیب» یا حریف که باعث تزلزل خاطر منوچهر و تسلیم وی در برابر هوس‌های زهره شود مطلقاً نامی در میان نیست...

حکیمیان بجای پرداختن به متن اصلی منظومه ونوس و آدونیس، داستان‌های اساطیری یونان را درباره ونوس و آدونیس با مثنوی «زهره و منوچهر» مقایسه کرده است. ظاهراً او تصور می‌کرده که شکسپیر در منظومه خود عیناً از همان داستان‌های اساطیری پیروی کرده است، حال آنکه اولاً غالب داستان‌های اساطیری یونان و روم باستان، دارای روایت‌های متعددی هستند، و ثانیاً شکسپیر نه لزوماً از یکی از آن روایت‌ها بلکه از مجموعه آنها استفاده کرده و حتی خود تغییرات بسیاری در آنها داده است. جالب است که شکسپیر در منظومه ونوس و آدونیس هیچ ذکری از دخالت رقیب در ماجرا به میان نیامده و تنها در جایی از قول ونوس به خدای جنگ یا مریخ اشاره‌ای کرده است (مصراع‌های ۹۷ تا ۱۱۴)؛ باید دانست در منظومه شکسپیر، نه رقیبی وارد صحنه می‌شود، نه حتی سخنی از رقابت به میان می‌آید، و نه هرگز مریخ خود را به شکل گراز درمی‌آورد!...

۳.۷ محجوب (۲۵۳۶ / ۱۳۵۶)

گفتیم محجوب نشان داده است که مثنوی «زهره و منوچهر» ایرج، ترجمه منظومه ونوس و آدونیس شکسپیر نیست، بلکه ایرج صرفاً سیاق داستان و چهارچوب داستان مثنوی خود را از کار شکسپیر اقتباس کرده است. او همچنین نشان داده که ایرج نه تنها گفتار شکسپیر را بسط داده و مضامین بسیاری به مثنوی‌اش افزوده، بلکه تقدم و تأخر گفتگوها و مضمون‌های ونوس و آدونیس را نیز رعایت نکرده و مطالب را پس و پیش آورده است (ایرج میرزا ۲۵۳۶ / ۱۳۵۶: ۲۵۲-۳):

می‌توان حدس زد که ایرج زهره و منوچهر خود را از ترجمه فرانسوی یا فارسی این سرگذشت اقتباس کرده است؛ اما گمان نمی‌رود که ترجمه فرانسوی یا فارسی منظومه با اصل انگلیسی آن اختلاف فاحش داشته باشد. بنابراین اختلاف زهره و منوچهر ایرج با اثر شکسپیر، نتیجه تغییراتی است که شاعر خود در داستان داده است.

محبوب بیت شماره ۴۵۱ (با شماره گذاری محبوب: ۹۶۶) را در «زهره و منوچهر»، به عنوان مرزی تعیین می کند که آن مثنوی تا آنجا حاصل طبع خود ایرج بوده و از آن پس تا پایان مثنوی هیچ ربطی به اثر شکسپیر نداشته و احتمالاً متعلق به فرد یا افراد دیگری بوده است (۲۵۳۶ / ۱۳۵۶: ۲۵۵):

از این مقام [از بیت ۴۵۱ (شماره گذاری محبوب: ۹۶۶)] تا پایان منظومه، به هیچ روی با آنچه در ونوس و آدونیس آمده است موافق نیست. پیداست که تمام کننده این منظومه ندانسته یا نخواسته است که آن را بر طبق سرمشق اصلی به پایان آورد و به ظن قوی از وجود چنین سرمشقی بی خبر بوده و از این روی داستان را به سلیقه خویش پایان داده است. البته «زهره و منوچهر» در بخش های پایانی خود هم از حیث محتوا و مضمون از ونوس و آدونیس متمایز می شود و هم کیفیت شعری اش عدول می کند، اما بیتی را که محبوب به عنوان مرز تعیین کرده است باید اندکی جلوتر برد، زیرا دست کم آنچه تا بیت ۴۵۹ (محبوب: ۹۷۴) آمده نیز قطعاً و بی هیچ تردید برگرفته از ونوس و آدونیس است. مثلاً به ابیات ۴۵۱ (محبوب: ۹۶۶) تا ۴۵۹ (محبوب: ۹۷۴) از مثنوی ایرج در زیر توجه شود:

۴۵۲. آن که خداوند بود بر سپاه	بَر فلکِ پَنجمش آرامگاه
۴۵۳. نامش، مریخ خداوند عزم	کَوارش پَروردنِ مردانِ رزم
۴۵۴. معبد او ساخته از سنگ و روست	تَریبَتِ مَرَدِ سَلحشور از اوست
۴۵۵. بین خدایان به همه غالب است	طاعتِ او بر همه کس واجب است
۴۵۶. با همه ارباب در انداخته	نَزَدِ مَن اما سپر انداخته
۴۵۷. خیمه جنگش شده بالین من	مَعرکَهاش سَینَةُ سَیمینِ مَن
۴۵۸. مَغفَرِ او جامِ شرابِ من است	نِیزَةُ او سَیخِ کِبابِ مَن است

بی تردید ایرج ابیات فوق را، بر اساس مصراع های زیر (از ۹۷ تا ۱۱۴) از ونوس و آدونیس سروده است:

۹۷. «همه آرزوی وصال مرا دارند، و من تمنای تو را دارم،
۹۸. حتی خدای قلدر و ترسناک جنگ هم نازم را می خرد،
۹۹. همو که گردن کلفتش در هیچ جنگی خم نمی شود،
۱۰۰. همو که در هر جنگی پیروز میدان است،

۱۰۱. آری همو اسیر و بنده حقیر من است،
 ۱۰۲. و از من همان چیزی را گدایی می‌کند که تو اینک بی‌منت می‌توانی تصاحبش کنی.
 ۱۰۳. «خدای جنگ نیزه‌اش را به قربان‌گاه‌های من آویخته است،
 ۱۰۴. و نیز زرهِ ضربت‌خورده و پره‌های سرکشِ کلاه‌خودش را،
 ۱۰۵. آری او فقط برای شادیِ خاطر من بازی کردن و رقصیدن را یاد گرفته،
 ۱۰۶. و شاد بودن و عشق‌ورزیدن و سرخوش بودن و خندیدن و شوخی کردن را،
 ۱۰۷. تنها برای خاطر من طبلِ بدآهنگ و بیرقِ سرخس را به ریشخند می‌گیرد،
 ۱۰۸. و تنها آغوشِ مرا میدانِ خودش، و خوابگاهِ مرا خیمه‌ی خودش می‌داند.
 ۱۰۹. «آری او را که بر همه حاکم است به ساز خود می‌رقصانم،
 ۱۱۰. و در زنجیری از گل‌های سرخ زندانی کرده‌ام،
 ۱۱۱. فولادِ سختِ آب‌داده، خود مقهورِ قدرتِ بیشترِ اوست،
 ۱۱۲. اما همو خودش کمر بسته‌ی تحقیرهای شرم‌آگین من است.
 ۱۱۳. آه پس انقدر مغرور نباش و انقدر لاف نزن،
 ۱۱۴. که بر کسی پیروز شده‌ای که خدای جنگ را اسیر خودش کرده است!»
- بدیهی است که برای تعیین مرزهایی و اصولاً برای بحث درباره‌ی شباهت‌ها و تفاوت‌های این دو اثر، لازم است به متن اصلی یا به ترجمه‌ی کامل و دقیق منظومه‌ی ونوس و آدونیس دسترسی داشته باشیم. اشتباه محجوب بی‌گمان ریشه در همین امر داشته که او تنها از خلاصه‌ی شعر ونوس و آدونیس و نه از کل آن اثر استفاده کرده است.

۸. مطابقه «زهرة و منوچهر» با «عشق ونوس» و ونوس و آدونیس

در این بخش به مقایسه‌ی سه متن «زهرة و منوچهر» ایرج و «عشق ونوس» صورتگر، و ونوس و آدونیس شکسپیر می‌پردازیم و نشان می‌دهیم که اولاً ایرج در مثنوی خود صرفاً تابع ترجمه‌ی صورتگر نبوده بلکه از بخش‌هایی از ونوس و آدونیس شکسپیر استفاده کرده است که نشانی از آنها در ترجمه‌ی صورتگر نیست؛ ثانیاً ایرج علاوه بر متن ونوس و آدونیس به تفسیرهایی از این منظومه نیز دسترسی داشته است که کار درک متن شکسپیر را برایش تسهیل می‌کرده است؛ و ثالثاً او نگاهی به ترجمه‌ی صورتگر هم انداخته زیرا بخشی از آن ترجمه را در شعر خود آورده که در منظومه‌ی شکسپیر هیچ نشانی از آن نیست!

در اینجا ابیات مثنوی «زهره و منوچهر» ایرج میرزا را بر اساس آنچه دکتر محمد جعفر محبوب در دیوان مصحح خود (۲۵۳۶/۱۳۵۶: ۹۷-۱۱۹) آورده است در اختیار خوانندگان می‌گذاریم. شماره‌های سمت راست هر بیت مبین شمارهٔ مسلسل آن بیت در مثنوی «زهره و منوچهر» است؛ توجه شود که هم ابیات متن ما در این بخش و هم ابیات متن مصحح دکتر محبوب دارای شماره‌گذاری است، اما بین شماره‌گذاری ما و شماره‌گذاری محبوب تفاوتی وجود دارد. محبوب تمام مثنوی‌های ایرج را از پی هم آورده و ابیات همهٔ آنها را به صورت مسلسل شماره‌گذاری کرده است، بنابراین شمارهٔ نخستین بیت مثنوی «زهره و منوچهر» که بلافاصله بعد از مثنوی «عارف‌نامه» قرار گرفته، ۵۱۶ است. ما نخستین بیت این مثنوی را با شمارهٔ ۱ آغاز کرده‌ایم، لذا خوانندگانی که مایلند بر اساس شماره‌گذاری ما به شماره‌گذاری محبوب برسند، کافی است عدد ۵۱۵ را به هریک از شماره‌های ما اضافه کنند تا به شماره‌گذاری محبوب برسند. جز این و برخی تغییرات جزئی مربوط به رسم‌الخط، هیچ تفاوت دیگری بین متن مندرج در این کتاب و متن محبوب وجود ندارد (برای اطلاعات بیشتر دربارهٔ متن‌های مختلف «زهره و منوچهر» رک. آرین‌پور ۱۳۸۷: پانوش ص ۴۰۶).

۹. استقلال «زهره و منوچهر» از ترجمهٔ لطفعلی صورتگر

صورتگر تا مصراع ۱۶۲ از منظومهٔ ونوس و آدونیس شکسپیر را ترجمه و در مجلهٔ سپیده‌دم منتشر کرده است، اما شواهد زیر همگی متعلق به بعد از این مصراع هستند؛ در اینجا ابتدا متن ترجمه‌شدهٔ ونوس و آدونیس، و سپس اشعار ایرج میرزا را که مقتبس از آن متن است به دنبال می‌آوریم:

(۱) شکسپیر:

۱۶۳. «مشعل را می‌سازند تا نورافشانی کند، جواهر را هم تا زینت بخش کسان باشد،

۱۶۴. شیرینی را برای مزه‌اش می‌پزند، بیکر مطبوع هم برای نظر است،

۱۶۵. علف‌های دکان عطار باید معطر باشند، درخت میوه هم باید بر و بار بدهد،

۱۶۶. هرچه که فقط به درد خودش بخورد، به هیچ دردی نمی‌خورد،

ایرج میرزا:

۳۰۵. گر نه پی عشق و هوا داده‌اند این همه حُسن از چه ترا داده‌اند؟
۳۰۶. کان ز پی بذلِ زر آمد پدید شاخه برای ثمر آمد پدید
۳۰۷. نورفشانی است غرض از چراغ بهر تفرج بُود آیینِ باغ
۳۰۸. دُرُّ ثمین از پی تزیین بُود دخترِ بکر از پی کابین بُود

(۲) شکسپیر:

۱۸۹. الآن آهی می‌کشم تا نسیمِ خوشِ نَفَسَم،
۱۹۰. گرمای خورشید را که به زمین نزدیک‌تر می‌شود، خنک کند،
۱۹۱. بعد با گیسوانم برایت سایه‌بانی می‌سازم؛
۱۹۲. و اگر آنها هم داغ بودند، با اشک‌هایم برایت خنکشان می‌کنم.

ایرج میرزا:

۳۸۱. گر تو نخواهی که دَمَد آفتاب باز کن آن لعل لب و گو متاب
۳۸۲. گر به رُخت مهر رساند زیان دامنِ پاچین کُتَمَت سایبان
۳۸۳. جا دهمت همچو روان در تنم گیرمَت انبدر دلِ پی‌راهنم
۳۸۴. در شکن زلف نهانت کنم مخفی و محفوظ چو جانت کنم
۳۸۵. دسته‌ای از طُره خود برچنم بادزنی سازم و بادت زنم
۳۸۶. اشک بیارم به رُخت آن قَدَر تا نکنند در تو حرارت اثر

(۳) شکسپیر:

۲۳۱. پس من می‌شوم تفرج‌گاه تو، و تو هم می‌شوی گوزنِ عزیزِ من،
۲۳۲. هر جا خواستی برو، هرچقدر خواستی و از هرچه خواستی بخور،
۲۳۳. روی تپه‌ها و ماهورها، از لبانم بچَر، و اگر این فرازا را خشک یافتی،
۲۳۴. به پایین ترها بخز، آنجا که چشمه‌های خوش‌گوار می‌جوشند.
۲۳۵. «در این سرزمین تا دلت بخواهد آب و غذا هست،
۲۳۶. علف‌های شیرین ته درّه، و علف‌های دشت‌های چشم‌نواز مرتفع؛

۲۳۷. تپه‌های گرد برآمدهٔ پسین، و بیشه‌زارهای پنهان و انبوه،
۲۳۸. همه تو را از گزندِ توفان‌ها و باران‌ها محفوظ می‌دارند،

ایرج میرزا:

۱۵۶. از سرِ من تا به قدم یک سره هست چراگاهِ تو آه‌وبره
۱۵۷. از تو بود دره و ماهورِ آن چشمهٔ نزدیک و تلِ دورِ آن
۱۵۸. هر طرفش را که بخواهی بچرخ هر گُلِ خوبی که بیابی بخور
۱۵۹. عیش ترا مانع و محظور نیست تَمَر بود یانِع و ناطور نیست

۱۰. استفادهٔ ایرج میرزا از تفسیرها

درک بسیاری از اشعار شکسپیر بدون رجوع به تفسیر آن اشعار حتی برای انگلیسی‌زبانان امروز نیز میسر نیست. ظاهراً ایرج میرزا نه تنها به شعر شکسپیر، بلکه حتی به تفسیرهای مربوط به شعر وی نیز توجه داشته است. مثلاً دو مصراع زیر برای خوانندگان امروز انگلیسی‌زبان معنای خاصی جز معنای ظاهری آن ندارد:

۲۰۱. آخر تو چگونه می‌توانی پسرِ زنی باشی، اما نتوانی بفهمی،

۲۰۲. که عاشق بودن یعنی چه؟ و دردِ بی‌عشقی چه مشقتِ عذاب‌آوری است؟

اما این دو مصراع برای خوانندگان عهد الیزابت یادآور ضرب‌المثل زیر بوده است (بارو
۲۰۰۲: ۱۸۶):

If thy mother had been of that mind [not to marry] when she was a maiden, thou hadst not now been born to be of this mind to be a virgin.

اگر مادرت هم وقتی دختر بود مثل تو فکر می‌کرد، حالا تو به دنیا نیامده بودی که بگویی می‌خواهی باکره باقی بمانی

در واقع این دو مصراع بدون تذکر مفسرها حتی برای خوانندگان انگلیسی‌زبان امروز هم نامفهوم است، و ایرج این دو مصراع را به‌درستی چنین به فارسی برگردانده:

۳۶۰. مادرِ تو گر چو تو مَناعه بود هیچ نبودی تو کنون در وجود
۳۶۱. ای عجب آن که زن آفرید چون ز زن این‌گونه تواند برید!

۱۱. استفاده ایرج از ترجمه صورتگر

آنچه گذشت مطلقاً بدان معنا نیست که ایرج میرزا هیچ نگاهی به ترجمه صورتگر از ونوس و آدونیس نینداخته است؛ مثلاً تا جایی که نگارنده جستجو کرده و دریافته، صورتگر جمله زیر را خود به متن شکسپیر اضافه کرده است:

اما تو هم این همه لب‌های نازک خود را شوخ‌مشریانه به یکدیگر مفشار، بلکه آنها را از یکدیگر بگشای تا در حالات گوناگون خویش که پریده‌رنگ یا لعل‌گونه‌تر می‌شوند و جاهت و جمال خویش را بیشتر آشکار کنند.

و ایرج نیز این جمله را که هیچ همتایی برای آن در متن شکسپیر نیافتم، چنین منظوم کرده است:

۸۵ لب مفشار این همه بر یکدگر	رنگِ طبیعی ز لبِ خود مبر
۸۶ بر لبِ لعلت چو بیاری فشار	رنگِ طبیعی کند از وی فرار
۸۷ یا برسد سرخی او را شکست	یا گندش سرخ‌تر از آنچه هست

۱۲. نتیجه‌گیری

از آنچه گذشت می‌توان چنین نتیجه گرفت که احتمالاً ایرج میرزا در ماه‌های آغازین سال ۱۳۰۴، از طریق ترجمه ناتمام صورتگر در مجله سپیده‌دم، با منظومه ونوس و آدونیس آشنا شده و بدان علاقمند شده است، و سپس متن فرانسه آن منظومه را تهیه کرده و با اقتباس از آن «زهره و منوچهر» سروده است، اما دست اجل در اسفند ۱۳۰۴ به وی امان نداد تا کارش را تمام کند.

ضمیمه: متن کامل صورت‌نگار از منظومه ونوس و آدونیس در مجله سپیده‌دم

شماره‌های داخل پرانتز که در مقابل بعضی جمله‌ها آمده، مبین شماره تقریبی مصراع یا مصراع‌های مربوط به آن جمله‌ها در متن انگلیسی ونوس و آدونیس است؛ این شماره‌ها در ترجمه صورت‌نگار وجود ندارند و ما خود آنها را ما به متن وی افزوده‌ایم:

سپیده‌دم، ۱۳۴۳هـ.ق [۱۳۰۳]، «عشق ونوس»، سال دوم، شماره دوم، ص ۷۹-۸۳

آفتاب هنوز پیشانی تابناک افق را که از فراق می‌گریست نبوسیده و سفر روزانه آسمانی خویش را شروع ننموده بود که (آدونیس) جوان‌پسری که گونه‌های یاقوت‌رنگ وی در پرتو ملایم نور صبح‌گاهی می‌درخشید به عزم شکار زین بر اسب نهاد. (۱-۳)

آدونیس به شکار عشق داشت اما عشق حقیقی در نهاد وی اجنبی و مایه تحقیر بود و در آن صبح فرخنده می‌رفت تا در کوه و دشت اسب تاخته آهوان صحرا را و گرازهای بیشه را قربانی دست چالاکِ خویش نماید. (۴-۵) در این حال ونوس ربه‌النوع عشق که از افکار دردناک به تنگ آمده از مقر آسمانی خویش برای انصراف خیال و آسایش درون، به گردش و تفرج زمین رغبت کرده بود جوان را دیده و سحر چشم‌های او مشاعرش را تسخیر و در تحت اثر آن نظر پر از لطافت و جمال خود را باخت، ولی به خود تکانی داده ضعف و ناتوانی را مستور و بانهایت وقار و هیمنه پیش آمده دهنه اسب را گرفته چنین گفت:-

سلام بر تو ای گل شادابِ چمن حیات، ای که چندین بار از من دل‌ریاتر و از انسان ملیح‌تری. ای که بر گل سرخ و فاخته‌ها در سرخی و سفیدی مقلدمی، ای مایه بدبختی و پریشانی طبیعت که پس از خلقت تو، با خویش در جنگ است که پس از تو با کار و جاهت دنیا چه کند و کدام قالب را خلق نماید، در این بامداد لطیف آهنگ کجا را داری؟ (۷-۱۲)

آیا در فرود آمدن از اسب تردید داری؟ بیا، دهنه او را به زین ببند و در کنار این چمن دل‌ریا که هنوز دست جنایت و دهشت به آن متوجه نشده لمح‌های بیاسای تو را حکایات شیرین گفته و با بوسه‌های گرم تسلی بخشم. (۱۳-۱۸) اما تو هم این همه لب‌های نازک خود را شوخ‌مشربانه به یکدیگر مفشار، بلکه آنها را از یکدیگر بگشای تا در حالات گوناگون خویش که پریده‌رنگ یا لعل‌گونه‌تر می‌شوند و جاهت و جمال خویش را بیشتر آشکار کنند.

این لب‌های شاداب تو مقدرت دارند که بر گونه‌های تابناک بوسه‌های طولانی که هر یک زمان بیست بوسه عادی را ضرور دارند بزنند و یا در نهایت چالاکي و طراری ده بوسه که زمان آنها از طول یک بوسه کمتر باشد برآیند. (۱۹-۲۴)

بیا تا این روز تابستان را با فرخنده‌ترین وجهی صرف نموده و اوقات را چنان بگذرانیم که تصوّر کنی ساعتی بیش نبوده است. (۱۹-۲۴)

این‌ها را گفت و دست مرطوب جوان را که مظهر جوانی و جمال بود بگرفت و از آنجا که آتش عشق او را افروخته ساخته بود این رطوبت پاک را برکت و تقدیس پنداشت (۲۵-۲۹).

ای قدرت عشق! بنده خاک و پسر آدم را توانا می‌کنی که به ربه‌النوع جمال نخوت بفروشد و او را به پرستش خویش وادار نماید.

ونوس، مست باده محبت، به خود جرئت داد که جوان را از اسب پایین بیاورد پس با دستی دهنه اسب را گرفته و با دست دیگر او را از خانه زین بلند کرده و در آغوش گرفت. ادونیس از خجلت سرخ شده بود زیرا روح شکاری خویش را سزاوار این بازی طفلانه نمی‌دید ولی برای ونوس این خجلت و شرمساری اهمیت نداشت زیرا خودش هم سرخ شده تنها فرقی که بود این بود که این از جذبۀ سودا و انجذاب‌مانند اخگری تابان، و آن از آرم و شرمناکی لعل‌فام شده بود (۳۱-۳۶).

عاقبت با دستی لرزان و غیر مستحکم دهنه اسب را به شاخه درختی بست. آه، چقدر چالاک و سریع است عشق...! (۳۷-۳۸)

اسب را بست و آمد تا سوار را نیز با زنجیری آهنین محکم ببندد، (۳۸-۳۹) پس با قوت خدایی خویش او را به عقب برده و بر زمین زد (۴۰-۴۲) و خودش نیز همراه وی به زمین افتاد، هر دو به بازوی خود تکیه داده بودند، (۴۳-۴۴) ونوس لب‌های خود را به لب جوان دوخته بوسه ربود، ادونیس خواست اظهار تنفر نماید اما صدای وی بیرون نمی‌آمد زیرا لب ونوس زبان‌بند محکمی به دهانش زده بود و حتی آن‌که مهلت نداده در میان فواصل بوسه می‌گفت: - یا تندى و خشونت را به کناری نه و نگذار از آن لبان شیرین دشنام خارج شود، و یا نمی‌گذارم اصلاً آن دهان خشونت‌بار باز شود. (۴۵-۴۸)

جوان در آتش خجالت و شرم‌ساری می‌سوخد اما ونوس با اشک چشم بر آن گونه‌های فروزان آب پاشیده و با آه‌های سرد خویش که مثل نسیم سحرگامی طراوت‌بخش بود، و با آن گیسوهای طلایی وی را باد زده و حرارت درون او را تسکین می‌داد. (۴۹-۵۲) آدونیس لب گشود که وی را سبک‌سر و بی‌ناموس بخواند ولی صدای او را ونوس به زور بوسه خفه کرد..... (۵۳-۵۴)

به‌همان‌گونه که عقابی دلاور شکار خویش را با چنگال فولادین گرفته و استخوان وی را قطعه‌قطعه نموده سورت^۲ گرسنگی خویش را فرو می‌نشاند ونوس نیز ابرو، پیشانی، گونه و زنج جوان را به باد بوسه داده و تنها فرقی که با عقاب داشت این بود که وقتی دایره بوسه به انتها می‌رسید دوباره از سر شروع می‌کرد. (۵۵-۶۰)

آدونیس که به‌زور مجبور به تسلیم شده اما هنوز اطاعت نکرده بود افتاده و عرق می‌ریخت؛ ونوس به حالت او اعتنایی ننموده و آن قطرات عرق را بیشتر برای زینت جمال او مناسب و پسندیده یافته آرزو می‌کرد کاش گونه‌های [او= ونوس] باغ گلی بود تا این قطرات مرواریدی گل‌های لطیف آن را شاداب می‌کردند. (۶۱-۶۶)

دام توانای ونوس، مثل پرنده آدونیس را اسیر ساخته و چون مقاومت را بیهوده و بلاثمر می‌دید متأثر شده بود، اما این تأثر نیز متأسفانه بر وجاهت وی می‌افزود، چنانکه باران اگر به رودی طغیانی نازل شود، جوش و خروش وی را شدیدتر نموده و یک سیلاب سنگینی را ایجاد می‌نماید. (۶۷-۷۲)

هنوز متضرعانه ندبه و تمنا می‌کند، زیرا گوش دل‌ریا و ملیحی را برای استماع تضرعات خویش انتخاب نموده است، آدونیس هنوز سرسخت و لجوج است و حالا دیگر غضب نیز به شرم افزوده شده و گاهی سرخ و زمانی سفید می‌شود. (۷۳-۷۸)

بیچاره ونوس چه کند! سرخی گونه جوان وی را اسیر کرده و سفیدی نقره‌آسای آن نیز برای بردن اختیار وی عاملی قوی‌پنجه شده است، ناگزیر با دست فناپذیر خود سوگند یاد می‌کند که از آغوش جوان برنخواهد خاست مگر آنکه عهد کند که پاداش اشک‌های گرمی را که از چشم‌های نازنین وی سرازیر شده با یک بوسه شیرین تلافی کند آن همه تضرعات^۳ را این‌طور سهل و ساده تلافی نماید. (۷۹-۸۴)

ادونیس در این حرف صورت خود را بلند کرده و مثل غریقی که از میان امواج نگاه می‌کند به صورت ونوس نگریسته و دعوت وی را اجابت میکند. ونوس شادان شده برخاست و گونه خود را در مقابل لب ادونیس گرفت.

اما افسوس.....! ادونیس همواره لب خود را از مجاورت با آن گونه آسمانی آن سوتر گرفته و قول خویش را فراموش کرده است. (۸۵-۹۰)

سپیده‌دم، ۱۳۰۴ش / سوال ۱۳۴۳، «عشق ونوس»، سال دوم، شماره سوم، اردیبهشت، ص ۳۵-۳۶.

هیچ وقت مسافری که در گرمای سوزنده تابستان قطع مسافت کند به قدری که ونوس تشنه این بوسه بود عطش نداشته است. ونوس وسیله رفع تشنگی را نزدیک خویش داشت؛ اما وصول آن برای او امکان‌پذیر نبوده و در حالی که سیلاب سرشک تا دامش را تر ساخته بود از آتش درونی می‌سوخت. (۹۱-۹۴)

این بود که بار دیگر فریادی از دل دردمند کشیده چنین گفت: -ای که دلت از پولاد ساخته و این همه روح خجالت و شرم را در تو فروخته‌اند! شفقت کن و تمنای عاجزانه مرا که فقط یک بوسه بیش نیست بجای آر! (۹۵-۹۶)

به همین گونه که من اینک در مقابل تو زانو زده‌ام و عشق ابدی و فناپذیر خود را به تو تقدیم می‌کنم؛ دیگران در مقابل من به زانو افتاده عشق و پرستش خود را تقدیم کردند. رب‌النوع جنگ (مریخ) با آن همه مهابت و هیمنه و آن گردن افراخته که هیچ‌گاه در جنگ و نبرد خم نشده و هر کجا برود فتح و ظفر وی را استقبال می‌کند، بنده و اسیر من است. و با نهایت خضوع و مسکنت آن چیزی را اینک بدون پرسش و سؤال در قدم تو انداخته شده است مسئله می‌نماید. (۹۷-۱۰۲)

نیزه قطور و خون‌چکان او، سپر و تاج پهلوانی و دلاوری او به‌عنوان نمایش بندگی و غلامی در معبد من آویخته است و برای خاطر من این خدای جنگ و کارزار بازی و رقص و خنده و شوخی و بذله‌گویی آموخته کوس روئین و درفش لعلگون خویش را رها کرده آغوش مرا میدان جنگ و خیمه مرا خوابگاه خود ساخته است. (۱۰۳-۱۰۸)

از ونوس و آدونیس شکسپیر تا «زهره و منوچهر» ... (امید طیب زاده) ۱۹۹

بدین طریق، آن کسی که همه را تحت فرمان خویش داشت در زیر سلطه و اقتدار من اسیر و ناتوان است. ولی من که آن فولاد بدون تأثر را به بندگی خویش درآورده‌ام و او را به زنجیر نرم و لطیف عشق بسته‌ام جز با خشونت و تندی با وی معامله نکرده و تمنای او را هیچ‌گاه ولو با کوچک‌ترین تبسمی هم اجابت ننموده‌ام. (۱۰۹-۱۱۲)

پس امروز پر غره مباش و این همه بر قدرت خود که توانسته‌ای کسی که خدای جنگ را اسیر ساخته، بنده و پرستنده خود کنی مناز! (۱۱۳-۱۱۴)

با آن لب‌های لطیف یک بار لب‌های مرا نوازش کن. راست است که لب من مانند لب تو نرم و دلربا نیست اما باز یاقوت‌رنگ و لعلگون است و آن بوسه‌ای که از اصطکاک این دو حاصل می‌شود منافع و فوایدش تنها مخصوص به من نیست و تو هم از آن سهم خواهی برد. (۱۱۵-۱۱۷)

سپیده‌دم، ۱۳۰۴ ش / شوال ۱۳۴۳، «از افکار شکسپیر؛ عشق ونوس»، سال دوم، شماره چهارم، اردیبهشت، ص ۴۴-۴۷.

روی زمین چه می‌بینی که سر خم کرده این همه بدان توجه می‌کنی! سرت را بلند کن و به چشم من بنگر تا دلربایی خویش را در آن مشاهده نمایی.

آنگاه به همانطور که چشم‌های ما به یکدیگر دوخته می‌شوند آیا نباید لب‌های ما نیز به هم نزدیک شده و برای یکدیگر آغوش باز کنند؟ (۱۱۸-۱۲۰)

آیا از بوسه شرم می‌کنی؟ پس چشم‌های خویش را بر هم گذار تا من نیز دیده بر هم نهم و روز برای ما مانند شب ظلمانی جلوه‌گری نموده شرم و آزر به کناری روند. هرگاه در محفل سرور عشق جز عاشق و محبوب دیگری نباشد شادمانی وصل و کامرانی مخفی خواهد ماند پس دلیر باش و ترس را به یک سوی گذار زیرا کسی ناظر تفریح و بازی ما نیست! (۱۲۱-۱۲۴)

این بنفشه‌ها که با اعصاب لاجوردی خو به ما نگاه می‌کنند هیچ وقت معنی و مفهوم حرکات ما را استنباط نتوانند نمود! (۱۲۵-۱۲۶)

این بهار فرخنده که تازه بر پشت لب‌های عابدفریب تو دمیده می‌نمایاند که هنوز نارسیده هستی. اما باز لذت را می‌توانی درک نمایی. پس وقت را غنیمت شمار و نگذار فرصت موجود به‌رایگان از کف برود. (۱۲۷-۱۲۹)

وجاهت و جمال بدون ابراز فایده و التذاذ نباید فانی شود زیرا گل‌های شاداب را اگر در آغاز حسن و جمالشان نچینند در کمترین مدتی پژمرده و متعفن و خشکیده خواهند گشت. (۱۳۰-۱۳۲)

تو اگر در اندام من می‌توانستی نقص و عیبی مشاهده کنی، اگر گونه‌های من پرچین، صورت مجدر^۴ و فرتوت، قامت خمیده و منحنی، صدا خشن و ثقیل، روح سرد و بی‌عاطفه، دیدگان بدون تابش و انجذاب، و ساعدها خشکیده و بی‌روح بود حق داشتی که مرا در نظر نیاوری؛ زیرا آن‌وقت راستی قابل و سزاوار تو نمی‌توانستم بود. اما حالا که هیچ نقص و قصوری در خلقت من مشاهده نمی‌توانی کرد علت این تحقیر چیست. (۱۳۳-۱۳۸)

تو در پیشانی تابناک و درخشنده من یک چین نخواهی دید. چشم‌های آهوپی من درخشنده و در گردش چابک است. جوانی من مانند بهار هر سال تجدید شده لطف و زیبایی خود را از سر می‌گیرد، اندام من لطیف و پرنیانی و کالبدم پر از حرارت وافر و خستگی است. دست‌های نرم و نازک مرا اگر در دست خویش نگاه داری از شدت لطافت در میان دست‌های تو آب خواهد شد. (۱۳۹-۱۴۴)

کلمه بگو و فرمانی بده تا گوشت را با نواهای آسمانی مشغول داشته و مانند پریان بر این فرش بهشتی دست‌افشانی نموده و مثل ربه‌النوع‌های دریا با موی پریشان رقصی کنم که از فرط چستی و چابکی حرکت پاهای مرا نبینی. (۱۴۵-۱۴۸)

جوان، عشق روحی است که در آتش پرورش یافته و مثل سایر عناصر گندیده نمی‌شود بلکه زبانه کشیده و ناگهان در اعماق آسمان فانی و معدوم می‌گردد. (۱۴۹-۱۵۰)

این ساحل زیبا را که از آغاز بهار مژده می‌دهد نگاه کن! گل‌های شاداب و لاغراندازی که این‌جا رسته‌اند می‌توانند برای من به‌جای درخت‌های تنومند تکیه‌گاه واقع شوند، عرابه

از ونوس و آدونیس شکسپیر تا «زهره و منوچهر» ... (امید طیب زاده) ۲۰۱

سبک و کم‌جثه مرا هر روز دو فاخته سبک‌بال در آسمان حرکت می‌دهند و با اینکه از شامگاهان تا بامدادگردش طولانی من وقفه‌ناپذیر است به‌مناسبت سبکی و لطافت خسته و فرسوده نمی‌شوند. شیرین‌پسرا! عشق من هم مانند خودم سنگین و خسته‌کننده نیست و نمی‌دانم چرا تحمل آن را برای خود با آن‌همه قدرت جوانی سخت و دشوار یافته؟ (۱۵۱-۱۵۶)

آیا قلب تو به گونه‌های خودت عاشق و مجذوب است؟ دست راست تو دست چپ تو را می‌پرستد؟

آه پس خودت را بنده و پرستنده خویش ساخته و خود را محروم ساز! آزادی خویش را بدزد و پیش خود از سرقت شکایت بیا. نرگس هم همین کار را کرد و یک بار به عکس خودش که در جوی افتاده بود فریفته و مجذوب گشت و آن‌قدر برای بوسیدن گونه خویش خم شد که در آب جوی غرق گردید. (۱۵۷-۱۶۲)

پی‌نوشت‌ها

۱. این مقاله را تقدیم می‌کنم به آقایان دکتر کوروش کمالی سروستانی، بهروز محمودی بختیاری و مصطفی حسینی بابت مآخذ بسیار ارزشمندی که در اختیارم نهادند؛ بدون این مآخذ، کار نوشتن این مقاله مطلقاً به سرانجام نمی‌رسید.

۲. سورت: تیزی حدت، تندی

۳. تضرر: خسران، ضرر

۴. مجدر: دارای آبله، آبله‌رو

کتاب‌نامه

آرین‌پور، یحیی، ۱۳۸۷، *از صبا تا نیما*، ج ۲، تهران، زوار.
ابجدیان، امراله، ۱۳۸۷، *تاریخ ادبیات انگلیس*؛ ج ۳: *ادبیات رنسانس (بجز نمایشنامه)*، چ ۴، شیراز، دانشگاه شیراز.

- ایرج میرزا، ۱۳۵۶/۲۵۳۶، تحقیق در احوال و آثار و افکار و اشعار ایرج میرزا و خاندان و نیاکان او، به اهتمام محمدجعفر محجوب، تهران، نشر اندیشه.
- حکیمیان، ابوالفتح، ۱۳۵۵، «تحقیق پیرامون افسانه "زهره و منوچهر"»، در: مجله هنر و مردم، تیر و مرداد، شماره ۱۶۵-۱۶۶، ۴۹-۵۶.
- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۸۴، نه شرقی، نه غربی، انسانی، چاپ ۵، تهران انتشارات امیرکبیر.
- شکسپیر، ویلیام، ۱۳۹۹ الف، غزلواره‌ها، ترجمه و تفسیر امید طیب‌زاده، ویراست دوم، تهران، انتشارات نیلوفر.
- شکسپیر، ویلیام، ۱۳۹۹ ب، ققنوس و قمری و شکایت عاشق، ترجمه امید طیب‌زاده، چ ۲، تهران، نشر چشمه.
- شکسپیر، ویلیام، [۱۴۰۱]، ونوس و آدونیس، و تجاوز به لوکرس، ترجمه و تفسیر امید طیب‌زاده، تهران، انتشارات نیلوفر.
- صورتگر، لطفعلی، ۱۳۴۳ ه ق [۱۳۰۳]، «عشق ونوس»، در: سپیده‌دم، سال دوم، شماره دوم (مسلسل ۱۳)، ص ۷۹-۸۳.
- صورتگر، لطفعلی، ۱۳۰۴ الف، «عشق ونوس»، در: سپیده‌دم، سال سوم، شماره اول، ص ۳۵-۳۶.
- صورتگر، لطفعلی، ۱۳۰۴ ب، «از افکار شکسپیر؛ عشق ونوس»، در: سپیده‌دم، سال دوم، شماره ۴، ص ۴۴-۴۷.
- صورتگر، لطفعلی، ۱۳۴۷، ادبیات توصیفی ایران، تهران، کتابخانه ابن سینا.
- صورتگر، لطفعلی، ۱۳۶۸، نامه صورتگر؛ شامل: مقالات و اشعار دکتر لطفعلی صورتگر از ۱۳۰۱ تا ۱۳۴۸، بخش دوم: اشعار، به همت کوکب صورتگر (صفاری)، تهران، انتشارات پازنگ.

Duncan-Jones, Katherine, 2010, *Shakespeare; an Ungentle Life*, Methuen Drama.

Martindale, Charles and Burrow, Colin و 1992, "Clapham's Narcissus: A Pre-Text for Shakespeare's Venus and Adonis (text, translation, and commentary)" in: *English Literary Renaissance*, vol. 22.2, pp148-9.

Shakespeare, W., 2002, *The Oxford Shakespeare Complete Sonnets and Poems*, Edited by Colin Burrow, Oxford University Press.

Shakespeare, W., 2009, *Shakespeare's Sonnets and Poems*, Edited by B. A. Mowat and P. Werstine, Folger Shakespeare Library, Simon & Schuster Paperbacks.

Shakespeare, W., 2020, *Shakespeare's Poems: Venus and Adonis, The Rape of Lucrece and The Shorter Poems*, Duncan-Jones, Katherine and Woudhuysen, H.R. eds., Arden Shakespeare, Third Edition.